



۲۰۱۸/۱۲/۰۴

حامد نوید

## اظهار امتنان

با پیامی بنمودی دل من غرق صفایت  
زانکه از مهر وطن پُر بُود آوای رسایت  
من ندانم چه بگویم که سزاوار تو باشد؟  
غیر این نامه که با صدق نویسم ز برایت

(حامد نوید)

با ابراز سپاس و حرمت بی پایان تقدیم به خواهرم میرمن فرهیخته خانم ملالی نظام نویسنده توانا و فرهنگ پرور و جناب حمید انوری هموطن دانشمند، گرانقدر و نهایت گرامی!

من نمیدانم در برابر این همه بزرگواری و لطف فراوان شما چه بنگارم و با چه زبانی از حمایت بیدریغ تان تشکر کنم جز اینکه بگویم شما هر دو در حق من بسیار بیشتر از آنچه سزاوارم مهربانی نموده اید. این وظیفه وجدانی و وجبیه ملی من بود تا به نگارش کتاب "هنر افغانستان در عرصه تاریخ" بپردازم.

برای اظهار قدردانی از این همه بزرگواری خاطره هایی را از دوران تحصیلم در امریکا و هنگامیکه مشغول تدریس در شعبه هنرهای زیبای پوهنتون کابل بودم با خوانندگان عزیز پورتال وزین آریانا افغانستان آنلاین شریک میسازم تا بتوانم عمق احساس خود را در برابر این همه مهر ابراز نمایم. امید است مطالعه آن خالی از دلچسپی نباشد.

دقیق بیادم می آید که در سال ۱۹۷۴ هنگامیکه در یونیورسیتی نیویارک در شهر بفلو بالای پروگرام ماستری ام در رشته تاریخ هنر کار میکردم، از پروفیسور کولاتس Collates استاد "تاریخ هنر امریکا" پرسیدم: چرا در کتابهای معیاری تاریخ هنر، بخصوص در تاریخ هنر جهان اثر پروفیسور جانس Johnson History of Art که معتبرترین کتاب در امریکا بحساب میرود هیچ نامی از آثار تاریخی شکوهمند افغانستان مانند مجسمه های کوهپیکر بامیان برده نشده است؟ درحالیکه کمی ناراحت معلوم میشد جواب داد: چرا این سوال را از پروفیسور رابرتسن Professor Robertson که اخیراً از یونان برگشته و با فرهنگ و مدنیت کشورهای شرقی بیشتر از

من آشنایی دارد نمیرسی؟ چون رشته تخصصی من هنر نقاشی امریکا در قرن نهم میلادی و او یک شرق شناس است.

پروفسور رابرتسن Robertson مرد خوش قیافه و مؤقری بود و اتاق کارش مزین بود با نقاشی هایی از سواحل زیبای مدیترانه و ابنیه مرمین یونان که برخی را خود نقاشی کرده بود. در حالیکه بسوی تابلو های آویخته بر دیوار میدید گفت: در مورد سوالت از همکارم شنیدم. چندی پیش یکی از دوستانم بنام لی ادوارد Lee Edward که محقق و نقاش ورزیده ای است و چند روزی را در کابل سپری نموده با من صحبتی داشت. او با آنکه افغان ها را مردم بسیار مهمان نواز و خوش برخورد توصیف مینمود فکر نمیکرد که سبک هنری خاصی از سرزمین شما برخاسته باشد. گفتم: دوست شما در طی سفر چند روزه اش به افغانستان چگونه به این نتیجه کلی رسیده است؟

کمی تأمل نمود و جواب داد: اتکای اکثر نویسندگان غربی بالای نوشته های خاور شناسانست که در مورد کشورهای شرقی تحقیق نموده و افغانستان را شهرای تمدن های قدیم بخاطر موقعیت جغرافیایی آن میان نیم قاره هند، چین، آسیای مرکزی و فارس خوانده اند وعده ای هم آنرا بخشی از تمدن فارس باستان بخاطر مشترکات زبانی میان ایندو کشور قلمداد میکنند. بدین معنی که در مطالعات شرق شناسی افغانستان شامل جهان عرب Arab World نبوده بلکه شامل جهان ایرانی Iranian World میشود.

در جواب گفتم: اما ایندو اصطلاح، هر دو اصطلاحات بسیار عمومیت گرایانه، سطحی و غیر دقیق استند؛ نخست اینکه تمام مردمانیکه از شرق رود دجله تا سرحدات غربی چین و در جنوب تا به حوزه سند زندگی میکنند همه آریایی نژاد و یا به اصطلاح ایرانیان ایرانی الاصل نیستند. بر علاوه، از آنجاییکه زبان یک پدیده فرا رفتنیست نمیتواند یگانه وسیله شناخت فرهنگ و مدنیت های انسانی بخصوص سبکهای هنری باشد. اگر معیار شناخت تنها زبان و نسل انسانها میبود باید تاریخ هنر امریکا را بخشی از تمدن انگلستان و یا ادامه هنر اروپا می نامیدیم و بهمین ترتیب هنر مصر باستان بین النهرین و مراکش را که هر یک ممیزات خود را دارند هنر عربی میخواندیم که نمیخوانیم. ازینرو با اصطلاح «هنر فارسی» Persian Art بخصوص اتلاق آن به سبک هنر میناتور نقاشی که در سده پانزدهم در هرات به پختگی رسید و سپس در فارس در عهد صفویان گسترش یافت موافق نیستم.

در حالیکه تبسم معنی داری مینمود گفت درین مورد با تو توافق نظر دارم چون پس از سقوط دولت تیموری هرات توسط محمد شیبانی برخاسته از ماوراءالنهر، وقتی اسمعیل صفوی در سال ۱۵۱۰ بر هرات فایق آمد، کمال الدین بهزاد و عده ای از بهترین نقاشان و خطاطان هرات را با خود به تبریز برد تا به تربیت شاگردانی بپردازد و سبک نقاشی و تذهیبگاری هرات در تبریز رایج شود، اما من نمیخواهم درین بحث شامل شوم زیرا از سال ۱۹۶۸ به اینسو کار مداوم بالای دائرة المعارف ایران Encyclopædia Iranica به گونه رسمی با پشتیبانی مالی دولت ایران در یونیورسیتی کولمبیای نیویارک آغاز گردیده است. من برای مدت کوتاهی به مطالعات ایرانشناسی علاقه گرفتم، اما از آنجاییکه اکثر اوقات در میان همکاران ما مسایل تاریخی بگونه احساساتی مطرح میشد از آن کناره گیری کردم. از سوی دیگر ریچارد نلسن فرای Richard Nelson Fry که مدت کوتاهی را در افغانستان بحیث بیس کورس Peace Corps و سالهای طولانی ئی را در ایران سپری نموده و مرکز مطالعات ایران شناسی Iranian Studies را در یونیورسیتی هاروارد Harvard University با بودجه هنگفتی تأسیس کرده

که به گمان اغلب شاه در تمویل آن نقش عمده و بزرگی دارد؛ من فکر نمیکنم که مقابله با ایشان کار ساده و آسانی باشد. پروفیسور رابرتسن بسویم نگر نیست و با لحن دلسوزانه ادامه داد:

میدانم که از کشوری با اقتصاد ضعیف می آیی همین اکنون مراکز مطالعات ایرانشناسی و «زبان فارسی» Persian Studies در بسی کشور های اروپایی مانند آلمان، فرانسه و انگلستان با بودجه های بسیار هنگفت تأسیس گردیده که سالانه صد ها رساله و کتابهای علمی را به نشر میرسانند؛ تو هنوز در مراحل نخستین فراگیری تاریخ هنر قرار داری نمیدانم چگونه میتوانی از حقوق فرهنگی کشورت در برابر این امواج بزرگ دفاع نمایی؟

گفتم وقتی به وطن بازگشتم در پی یافتن اسناد بیشتر میگردم چون میدانم که افغانستان مهد مدنیت های بزرگی در طی زمانه ها بوده و روزی این حقیقت برای همه روشن خواهد شد. پروفیسور رابرتسن با نگاه پدرا نه بسویم نگر نیست و گفت: گهگاهی از جرأتی که ناشی از نا آگاهی صادقانه باشد خوشم می آید ازینرو میخوام دو کلید را در دستت قرار دهم تا خود را بسیار تنها احساس نکنی. مکتبی نمود و ادامه داد: به عقیده من مشکل اساسی طرفداران مفکوره «ایران بزرگ» اینست که تمام سرمایه گذاری علمی خود را بالای «شاهنامه فردوسی» استوار نموده اند در حالیکه از نگاه علمی داستانهای حماسی فردوسی نمیتواند پاسخگوی تمام سوالهای تاریخی باشد. و اما کلید دوم در کلمه «گنده هارا» Gandahara نهفته است که مکتب هنری یونان بودایی گسترده از افغانستان تا شمال نیمقاره هند را تشریح میدارد. دانستن معنی این اصطلاح برای تثبیت هویت تاریخی کشورت در رد ادعای آنانی که «هنر بودایی عصر کوشانی» را ادامه هنر هندی تلقی میکنند کمک فراوان میکند.

گفتم آیا میتوانید درینمورد توضیح بیشتر بدهید؟

در حالیکه بسویم با دقت میدید با لحن جدی ای گفت: برای اینکه درینمورد صحبتت اکادمیک داشته باشیم باید قبلاً کتابهایی را که برایت فهرست میدهم مطالعه کنی. در هند نویسندگان توانایی به سطح دوکتورا وجود دارد، آنها متون باستانی Sanskrit سانسکریت را به انگلیسی برگردانده اند که همه در کتابخانه یونیورستی موجود است؛ اما بطور مختصر در پاسخ سوالت میگویم که مردم پنجاب تا آغاز قرن بیستم سرزمین های ماورای رود سند را «گنده هارا» میخواندند که همانا برگرفته شده از نام باستانی «گنده هار» است. در مها بهاراته Mahabharata اسم دختر شاه کنده هار بنام «گند هاری» آمده و در متون دیگری کلمه «گنده هارا» به شاهی از طایفه پارتها بنام «گندوفار» اطلاق میگردد که ساحة اقتدارش از کابل و کنده هار تا نواحی دهلی در قرن اول میلادی وسعت داشت و شهرهایی را به اسم گندوفارا (گنده هار) بنام خود بنا کرد. بهر صورت مکتب هنری «گنده هارا» از زمره پیشرفته ترین سبک های هنری مشرق زمین بشمار میرود که مرکز آن در دهانه دره خیبر موقعیت دارد.

پژوهشگران غربی که در قرن نهم از هند بسوی افغانستان می آمدند آثار هنری ای را که درین ساحة یافتند بنام سبک «گنده هارا» یاد کردند. ساحة فرهنگی گنده هارا اکنون در میان افغانستان و پاکستان تقسیم شده اما به عقیده اکثر باستانشناسان از جمله فوشه دانشمند فرانسوی خاستگاه اصلی آن در خاک افغانستان قرار دارد.

مکتبی کرد و ادامه داد: باید درین مورد مطالعات بیشتری انجام بدهی و کتاب آثار کهن آریانا Ariana Antiqua نوشته هوراس هیمن ویلسن Horace Hayman Wilson و چارلس میسن George Masson را که در مورد مسکوکات آریانای باستان کشف شده از افغانستان است، سراپا مطالعه کنی و همچنان کتاب سفرهای چارلس

میسن به کشمیر افغانستان و بلوچستان را به دقت بخوانی. میدانم که مطالعه اینهمه آثار بر علاوه مضمون اصلی ات که تاریخ هنر اروپا و امریکاست بالایت گرانی میکند، اما تثبیت حقوق فرهنگی یک مملکت مستلزم کار فراوان است.

وقتی از اتاق کار آن استاد دانشمند برون شدم و در بخش کتابهای مدنیت های شرقی به ده ها کتاب تحقیقی توسط نویسندگان هندی، ایرانی و ممالک دیگر مشرق زمین برخورددم، سخت احساس تنهایی و بی تجربگی کردم، اما وقتی پس از ختم تحصیلات در سال ۱۹۷۵ به وطن بازگشتم و در محیط گرم و آشنای پوهنتون کابل با بزرگانی چون پوهاند هاله، پوهاند حسن کاکر، پوهاند الهام، پوهاند داکتر جاوید، داکتر فاروق اعتمادی، پوهاند سید بهاءالدین مجروح، پوهاند میرحسین شاه و ده ها بزرگوار دیگر که لست همه شان به درازا میکشد آشنا گردیدم و از صحبت های علمی هریک بهره مند شدم. آن احساس تنهایی و کمبودی به تدریج از من زدوده شد و در عوض به حس اطمینان مبدل گشت، بخصوص اینکه جناب حیدر زاد پیکره ساز معروف کشور و رئیس شعبه هنر های زیبای پوهنتون کابل از پژوهش در مورد تاریخ هنر افغانستان که تدریس آن به عهده من بود قاطعانه پشتیبانی میکرد و هرگاه در ارتباط وظیفه به کتابخانه عامه کابل و موزیم ملی افغانستان سر میزد، هربار به مطلب ارزشمندی دستیاب میشدم. ناگفته نماند که در طی سالهای مدید همواره از معلومات تاریخی بسیار دقیق خواهرم دکتور سنزل نوید استاد تاریخ در پوهنتون کابل و یونیورستی اریزونا و مؤلف کتابها و رساله های علمی در جهان اکادمیک بهره ور گردیده ام. در حقیقت فضای گرم و آشنای کابل آنوقت محیط علمی ای بود که همواره این تک بیت را در خاطرم تداعی مینمود:

**آب در کوزه و ما تشنه لبان میگردیم**

**یار در خانه و ما گرد جهان میگردیم**

درینوقت با مطالعه آثار ارزشمند پوهاند عبدالحی حبیبی و استاد احمدعلی کهزاد دو مؤرخ بسیار گرانقدر افغانستان درب های دانش بر رویم گشوده شد و به ژرفای فرهنگی سرزمینم آگاهی بیشتر پیدا کردم. بخصوص تحقیق علمی پوهاند حبیبی در مورد "هنر عهد تیموری هرات" و رساله علمی جناب استاد کهزاد "افغانستان در شاهنامه" برایم بسیار ارزشمند بود. عجیب است که در سال ۲۰۱۰ حین نگارش کتاب "هنر افغانستان در عرصه تاریخ" بزبان انگلیسی به تبصره بسیار مهمی از دک دویس Dick Davis استاد کرسی زبانشناسی شرق نزدیک در یونیورستی اوهایو Ohio University کسبیکه شاهنامه را بزبان انگلیسی ترجمه نموده، برخورددم. دویس در مورد منابع فردوسی در نگارش شاهنامه چنین نظر میدهد:

"ما نمیدانیم که چقدر افکار فردوسی و تاچه اندازه منابع ایکه در اختیارش بوده بر علاوه بازنویسی ابیات شعرای پیشین در ساختار ادبی شاهنامه نقش داشته، اما این را میدانیم که تمام ابیات شاهنامه یکدست نیست؛ سوال عمده درینجاست که چرا لحن گفتار و صلابت بخشهای نخستین شاهنامه که شرح حماسه های پهلوانان کهن است، از بخشهای اخیر آن که حوادث حقیقی تاریخی را بیان میکند از نگاه سبک و پختگی کلام متفاوت است. زیرا بخشهای تاریخی شاهنامه نظر به قسمت های حماسی آن ضعیف تر است و همان شکوه مندی نخستین را ندارد."

بدیهیست که بخشهای نخستین شاهنامه با الهام از اشعار ابوالموید بلخی و دقیقی بلخی هنگامیکه فردوسی در دربار غزنه بود سروده شده و از همین دلیل نامهای شهر های افغانستان در بخش اصلی شاهنامه ذکر یافته، اما بخشهای آخرین در هنگامی سروده شده که فردوسی به فارس رفته است. **با توجه به تهاجم فرهنگی همسایگان بر هویت تاریخی افغانستان حالا پس از گذشت سالها میدانم، مراد از کلید هایی که استاد فرزانه ای بدستم میداد چه بوده است.**

اکنون که در حال نوشتن جلد دوم این کتاب میباشم لطف هموطنان ارزشمند ترین پاداشیست که بمن روح میبخشد تا بیشتر تحقیق کنم و بهتر بنگارم.

با ابراز سپاس مجدد و عرض ادب،

حامد نوید

برای مطالعه مضامین مرتبطه، لطفاً بر لینک های آتی کلیک نمایید:

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/hamid\\_a\\_nwari\\_naweed\\_bozorg.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/hamid_a_nwari_naweed_bozorg.pdf)

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/m\\_nezam\\_honar\\_afghanistan\\_dar\\_arsai\\_tareekh.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/m_nezam_honar_afghanistan_dar_arsai_tareekh.pdf)



